

فاجعه دمکراسی صادراتی آمریکا برای ایران

کورش عرفانی

korosherfani@yahoo.com

در حالیکه بسیاری از کارشناسان بغداد را به استالینگراد تشبیه می‌کردند با چند مانور نظامی نیروهای آمریکایی در حومه‌های پایتخت عراق، این شهر نیز تصرف شد. مراسم مجسمه‌اندازی نیز در جلوی هتل محل استقرار خبرنگاران انجام شد تا جای شکی برای کسی باقی نماند که کار رژیم صدام به پایان رسیده است. اینکه چگونه پایتخت بغداد با یک صدم نبردهایی که برای فتح شهر بصره لازم بود به اشغال درآمد جای صحبت بسیار دارد. اما نباید زیاد وارد فرضیه‌های مافیایی و مخوف شد. این جوهره رژیم‌های دیکتاتوریست که در زمانهای سخت فرار را بر قرار ترجیح دهند. چون نه ایمان و باوری در این رژیم‌ها نهفته است و نه امیدی به حمایت و بسیج مردم. صدام آئنده نبود. ارتش آمریکا که حدود هشت لشکر کامل را به منطقه آورده بود با نیرویی کمتر از یک لشکر کار را تمام کرد. عراق با کمتر از ۱۵۰ کشته آمریکایی آزاد شد. اما این جنگ سه هفته‌ای اجازه داد تا بسیاری سلاحهای جدید مورد آزمایش قرار گیرد. آموزشهای نظامی مخصوص فتح کشورهای اسلامی-عربی در میدان واقعی تمرین شود، مقدار زیادی مهمات مصرف و سفارشهای جدید صادر شود، ارتش آمریکا در مقابل ارتش ناپیدای صدام حسین بعنوان یک فوق ارتش اسطوره‌ای در جهان شناخته شود، آمریکا بیش از ۳۰۰ هزار نیرو را در خلیج فارس مستقر سازد، دومین منبع نفت جهان در اختیارش قرار گیرد، عراق، دشمن بالقوه اسرائیل در منطقه، حدود چند صد سال به عقب برگردانده شود، جهان عرب تحقیر شود، سناریو تغییر آفرینی آمریکا-انگلیس و اسرائیل در منطقه با اشغال این کشور آغاز گردد. خلاصه تا بحال هر چه هست منفعت است.

مدل اداره عراق آینده نیز آنچنان که رویدادها در حال شکل گیری است چیزی شبیه به مدل اسرائیل است در سرزمینهای اشغالی. حال باید دید انتفاضه عراقیها چه موقع آغاز خواهد شد و چقدر بطول خواهد انجامید. در حال حاضر نیروهای انگلیسی و آمریکایی بصورت منفعل با تاراج و غارت عمومی برخورد می‌کنند تا کشور آنچنان به سمت ویرانی و بدبختی رود که امکان تشکیل یک دولت مرکزی برای بدست گرفتن اداره امور مملکت تا ماهها و یا سالها ناممکن شود. این عدم امکان از یکسو درخواستهای واگذاری حکومت عراق به عراقیها را بی معنی می‌سازد و از طرفی نیز حضور نیروهای اشغالگر را توجیه می‌کند. بخش‌های بعدی سناریو که ایجاد وضعیت مشابه در سوریه، ضمیمه کردن بخشهایی از لبنان و سوریه و اردن توسط طرفداران تز اسرائیل بزرگ در حکومت این کشور و سپس کوچ دادن کلیه فلسطینیها به سمت اردن و تشکیل کشور اردن-فلسطین است ادامه خواهد یافت. نیز پرداختن به جنوب لبنان برای از بین بردن حزب الله لبنان و تغییر جدی در رژیمهای حاکم بر خاورمیانه از جمله ایران و عربستان نیز جزو این سناریو خواهد بود. پس از آن نیز نوبت لیبی و سودان می‌رسد. رژیم‌های غیر دمکراتیک در واقع جاده صاف کنان اجرای این سناریو هستند. همچنانکه رژیم صدام چنین بود/

همسویی آمریکا و صدام

آنچه در عراق گذشت حاصل یک همدستی ضمنی میان یک ابر قدرت و یک دیکتاتوری بود نه بیشتر و نه کمتر. ابر قدرتی که در پی جهانگشایی و تامین منافع ساختاری خود است و دیکتاتوری که در صدد باقی ماندن در قدرت به هر بهایی بود. هر دو اینها برای منافع خود مبارزه می کنند و در این میان مردم عراق باید بهای این مبارزه را بپردازند. آنچه از چند روز پیش در بغداد و سایر شهرهای بزرگ عراق می گذرد به خوبی نشان می دهد که برای نابود ساختن یک کشور کهن و ثروتمند مانند عراق نیازی به بمبهای اتمی نیست. کفایت دیکتاتوری حاکم بر آن را تا زمان لازم حفظ کرد و سپس در موقع مناسب رفت و با نمایش ساقط کردن آن این کشور را تصرف و آنرا به عصر حجر باز گرداند. مردمی که فقر و کمبود را تا استخوانهای خویش چشیده اند اینک برای تسکین خود آینده خویش را در جلوی چشم اشغالگران تاراج می کنند.

پس از افغانستان که در سال گذشته رکورد تاریخی کشت خشخاش را بعد از آزادسازی آمریکایی اش شکست اینک نوبت عراق است که به ویتیزن "تعالی" مادی و معنوی از نوع آمریکایی در منطقه تبدیل شود! سرنوشت مردم عراق اینک به دست کسانی سپرده شده که آینده این کشور را بنا بر مصالح همسایه یهود آن اسرائیل و کمپانیهای بزرگ اقتصادی آمریکا تنظیم خواهند کرد. و برای چنین منظوری چه کسی بهتر از یکی از دوستان نزدیک ژنرال آریل شارون یعنی ژنرال جی کارنر؟ بدین گونه می بینیم که صدام این "مدافع خلق فلسطین" چگونه کشور خود را تقدیم اسرائیل کرده و غیبت می زند. حال تصور کنید حال و روز فلسطینیهایی که برای دفاع از او به عراق آمده بودند تا خود را فدا کنند.

درس اصلی جنگ عراق

درس این جنگ آنکه همه دیکتاتوریها در نهایت سر در مقابل دیکتاتور جهانی یعنی ابرقدرت بی منطق آمریکا سر خم خواهند کرد، با آن زدو بند خواهند کرد، با هم چپاول خواهند کرد. زیرا میان آنها یک نوع همگونگی ذاتی وجود دارد و آن نیز خصلت غیر مردمی هردویشان است. صدام بوش کوچکی بود در کشور خود و بوش نیز صدام بزرگست در سطح جهان. عمل کرد هر دوی آنها نفی اراده مردم خود و یا افکار عمومی کشورهای دیگر جهان است. هر دوی آنها به جان و زندگی مردم بیدفاع بی اعتنا هستند. هر دوی آنها غارتگر اموال مردم هستند و ثروتهایی را که می تواند در جامعه آفریننده کار و رفاه عمومی باشد صرف توپ و موشک و هواپیماهای جنگی می کنند. هردو آنها یک گفتمان بظاهر حق به جانب دارند اما به موقعش یکی حاضر است روستاییان کرد را با بمب شیمیایی بزند و دیگری بمبهای خوشه ای بر روی مناطق مسکونی می ریزد.

آموزش این جنگ آن بود که آینده و سرنوشت کشورهای دیکتاتوری در یک همدستی و همکاری آشکار یا پنهان میان رژیم حاکم و حامیان سابق و "دشمنان" فعلیش انجام می شود. کفایت ببینیم چگونه ارتش صدام هزاران تن مهمات و سلاحها را بدون استفاده در مناطق مختلف گذاشت و فرار کرد و اینکه چگونه پشت سر آنها سربازان آمریکایی و بریتانیایی هزاران میلیون دلار از پول مردم عراق را با نابود کردن این سلاحها و مهمات تبدیل به دود می کنند. کفایت ببینیم تفاوت این همه یاوه سراییهای سران رژیم عراق را که منجر به فرو ریختن هزاران تن بمب و موشک بر سر این کشور شد و سپس فرار چند ساعته آنها و غیب شدنشان از سطح کره زمین.

این بازیهای مرگبار و سیاه همیشه در جنگهای مردم کش و رژیم نجات ده وجود داشته است. بنگرید به مورد افغانستان و ناپدید شدن قابل پیش بینی ملا عمر و بن لادن. در اینجا است که من از هموطنانی که این روزها خیلی شوق و ذوق سقوط صدام را دارند می خواهم قدری عمیق تر و جدی تر به آنچه گذشت بنگرند و ببینند که آیا این سناریو نامردمی دست آوردی برای این ملت گرسنه، به فقر کشیده شده و قتل عام شده عراق داشته یا خواهد داشت؟ آیا به این طریق است که دموکراسی در کشورهای استبدادزده مستقر خواهد شد؟ آیا افغانستان دموکراسی به خود دیده است؟ من نیز همانند هر ایرانی دیگری آرزوی آزاد شدن هرچه سریعتر وطنم از چنگال رژیم جهل و جنایت را دارم. لیکن نباید

احساسی با موضوعات جدی برخورد کرد. باید خرد و واقعیت بیرونی را معیار قرار دهیم. بحث مخالفت با دخالت ورزی آمریکا در آینده ایران را نباید ساده انگارانه تا حد دفاع از دیکتاتوریهایی حاکم بر افغانستان و عراق و ایران تقلیل داد، اما آیا این است طریق استقرار دموکراسی در کشورهای فوق ؟

دموکراسی صادراتی

دموکراسی فقط چند نهاد و چند خط مطلب بعنوان قانون اساسی نیست. با حرف زدن و مجلس قلابی درست کردن دموکراسی در هیچ کشوری ساخته نشده و نخواهد شد. جمهوریهایی سابق اتحاد شوروی در آسیای مرکزی نمونه بارز آن هستند. بر روی کاغذ، همه چیز یک دموکراسی را دارند، در جلوی دوربینها مردم رای هم می‌دهند اما ماهیت قدرت بصورت طایفه‌ای و یا مافیایی شکل گرفته و آنچه از آن، در معنای جامعه شناختی خود، بعنوان شهروند یاد می‌کنند اصولاً وجود خارجی ندارد. یعنی فردی که بر حقوق اجتماعی خود آگاه بوده، طریق دفاع از این حقوق را می‌شناسد و جامعه امکانات برآورده شدن این حقوق را در اختیارش می‌گذارد. بطور مثال در قزاقستان هیچ پروژه اقتصادی مهمی نمی‌تواند بدون هماهنگی و پرداخت حق الحساب به دختر ریس جمهور آن کشور انجام شود. در تاجیکستان و قرقیزستان قضات دادگستری از قبل حکم‌هایی را که باید صادر کنند می‌شناسند. در افغانستان امروز ژنرال دوستم افغانهای مخالف خود را سر بریده و پوستشان را از کاه پر می‌کند. و فردا در عراق ؟ آیا موشکهای تاو آمریکا خواهند بود که اتحاد قومی، مذهبی لازم را که پایه نخستین وحدت ملی است بوجود آورند ؟ آیا مارینزهای آمریکایی به عراقیها یاد خواهند داد که در رفتارشان تساهل و مدارا را جا بیاورند تا بتوانند با یکدیگر گفتگو کنند ؟ آیا درونی کردن ویژگیهای رفتار دموکراتیک کار کماندوهای انگلیسی است یا کار یک نظام آموزشی فکر شده و تعلیم یافته برای این منظور ؟ چه کسی فرهنگ کار جمعی سیاسی را در این کشور که ۳۵ سال است در زیر یک فرهنگ استبدادی تک حزبی زیسته است جا می‌اندازد ؟ آیا این ژنرال گارنر دارای مدالهای آدمکشی در ویتنام است که به عراقیها درس آزادمنشی و تعامل دموکراتیک را بر پایه رعایت حقوق بشر خواهد داد ؟

دموکراسی قبل از آنکه یک نظام سیاسی باشد یک واقعیت اجتماعی است. ظهور یک دموکراسی در جامعه جز از طریق یک فرایند تاریخی که بنا به هر کشوری زمان و مدت آن متفاوت است میسر نیست. دموکراسی معنا ندارد مگر آنکه منتج از یک کش و واکنش خود جوش میان عوامل ساختاری نظام اجتماعی و اقتصادی یک جامعه باشد. استقرار مردم سالاری در یک کشور محتاج وجود فرهنگ بومی دموکراتیک است. تاریخ دموکراسیهای غربی که کمابیش دوام آورده‌اند و به حیات خود ادامه داده‌اند و مقایسه آن با شبه دموکراسیهای جهان سوم نشان می‌دهد که حذف خصلت خود جوشی در این فرایند یک کشور را محکوم می‌کند که با نظامی دارای ظاهری دموکراتیک و ماهیتی غیر دموکراتیک به بقای خود ادامه دهد. نمونه بارز آن ترکیه، الجزایر و یا پاکستان است. در این کشورها هر بار که جامعه به سوی یک انتخاب آزادانه و خودجوش می‌رود کاست نظامیان از پشت پرده به جلوی صحنه آمده و حاکمیت سیاسی را خود بدست می‌گیرد.

دقت در قضاوت

جان کلام اینکه اگر رشد اجتماعی و فرهنگی در یک جامعه نباشد، تغییر رژیم به تنهایی نمی‌تواند دست آورد دموکراتیک بدنال داشته باشد. حال این تغییر رژیم توسط نظامیان خودی یا بیگانه انجام شود یا حتی توسط مردمی که از آگاهی عمومی، برای تشخیص منافع خود، برخوردار نیستند. انقلاب سال ۵۷ نشان داد که صرف حضور مردم در صحنه نیز کافی نیست و باید بستر اجتماعی و فرهنگی برای تحول سیاسی به سطح پختگی و تشخیص‌های بجا رسیده باشد. چنین رشدی نخست باید در دل جامعه انجام شود. این امریست که به گونه‌ای بسیار بطئی و تدریجی در طول یک ربع قرن گذشته در بخشهایی از جامعه ایران صورت گرفته است. امروز نه فقط بسیاری از اقشار طبقات متوسط بلکه هم

چنین بخش مهمی از طبقه کارگر به درک اجتماعی از منافع خود دست یافته است. این درک، که در سال ۵۷ یا نبود یا بسیار ضعیف بود، یک پدیده بسیار ارزشمند است و نباید آنرا به آسانی از دست داد یا آنرا بی اهمیت تلقی کرد. چرا که پس از سالها حاکمیت شرایط ترس و مسخ، سرانجام، مردم ما با پشت پا زدن به انواع واقسام شیادیهای جناح بظاهر اصلاح طلب رژیم نشان دادند که قادرند جریانهای فاقد اصالت را شناسایی و دفع کنند. این امر مثبت از طرف دیگر هم معنا دارد و آن اینکه بخشهای قابل توجهی از جامعه ما اینک قادرند یک جریان اصیل و مردمی را شناسایی کنند و به حمایت از آن بپردازند. در چنین شرایطی است که نیروهای سیاسی غیر وابسته که خواهان دموکراسی صادراتی به ایران نیستند باید به جلوی صحنه آمده و پیشنهادات و برنامه‌های مشخص خود را به ملت ایران ارائه دهند.

انتشار خبر سفارش حکومت آمریکا به یک موسسه تحقیقاتی برای بررسی سناریوهای تغییر رژیم در ایران نشان می‌دهد تا چه حد دولت آمریکا از حالا کمترین باوری به وجود واقعی یک جایگزین از قبل موجود ندارد. آنها در صدد آن هستند تا با ترکیب شخصیت‌هایی که گوش به فرمانشان هستند معجون خود را برای مردم ایران تدارک دیده و سپس آنرا به ضرب امکانات عظیم تبلیغاتی و شانتاژ به خورد این مردم بدهند. بدیهی است اگر در آن زمان - که خیلی هم دور نیست - جایگزین دیگری بصورت جدی و عینی در صحنه نباشد در نهایت مردم ما ناچار از پذیرش آلترناتیو واشنگتن ساخته خواهند شد. در این صورت نیز باید برای چند دهه آینده فاتحه دموکراسی واقعی و خود جوش را در ایران بخوانیم. قرار دادن این جایگزین آمریکایی می‌تواند از فاز نابود سازی کشور از طریق سناریوهایی بگذرد که در آن، رژیم جمهوری اسلامی در صدد برخواهد آمد تا قایق را با خود غرق کند. هشیاری تمامی ایرانیان در شرایط کنونی لازم و ضروریست. لحظه‌ای بیاندیشیم. آیا این بار نیز فریب خواهیم خورد؟ آیا این بار نیز کار را به خدا و قضا و قدر وا خواهیم گذاشت؟ آیا این بار نیز تماشاگر خواهیم نشست؟ حساسیت شرایط را باید درک کرد. بر ضعفها و اشتباهات و کینه‌ها و خودخواهیها باید غالب شد و دوستانه با یکدیگر همکاری کرد.

چند امر اضطراری در شرایط کنونی مطرح است. نخست دفاع بی قید و شرط از جان و هستی ایرانیان از جان گذشته‌ای است که سالهاست در ارتش آزادیبخش در خاک عراق مستقر هستند. این جانبازان امروز تحت خطر توطئه‌های بیشمار و از جمله توطئه مشترک جمهوری اسلامی و اربابان حامی خود قرار دارند. وظیفه هر مبارزیست تا، با هر عقیده‌ای، به مقامات سیاسی کشورهای ذینفع هشدار دهد که ما کمترین دست اندازی به حریم این هموطنانمان را در خاک عراق نخواهیم پذیرفت. اضطرار دوم کار جدی و سازمان یافته‌ای است که باید برای آماده سازی یک جایگزین فراگیر صورت دهیم. پیشنهاد تشکیل جبهه جمهوریخواهان که اینک به خوبی مطرح شده است بعنوان عملی ترین امکان در اختیار هر ایرانی آزاده و مسئولی است. برای تحقق بخشیدن به این جبهه تنها نیاز به اراده ماست. اگر خواهیم این کار شدنی است. درک ضرورت این کار امروز ممکن است و فقط می‌ماند که آیا هر یک از ما می‌خواهیم به این ضرورت پاسخ دهیم یا خیر. از کلیه هموطنان دعوت می‌کنم که با این طرح و این پیشنهاد بطور فعال برخورد کنند و اجازه ندهند که آینده ما را در بالای سرمان و بدور از اراده ما تعیین کنند.